

گفت و گو با جیمز براردینلی، منتقد مشهور محیط مجازی اینترنت

## سینما به تمام گونه‌ها به یک اندازه نیاز دارد!



یکی از کسانی که از اوایل دهه‌ی ۹۰ به نقدنویسی و انتشار آن‌ها در محیط مجازی اینترنت روی آورد، «جیمز براردینلی» است. جیمز از همان ابتدای کارش و به علت ضراحتی که در مطالبش به چشم می‌خورد بارها مورد سرزنش بسیاری از دست‌اندرکاران عرصه‌ی سینما واقع شد؛ یعنی همان‌ها که با برشمردن نقاط ضعف فیلم‌هایشان توسط براردینلی، بکه‌تازی خویش در این عرصه را با تهدید روبه‌رو می‌دیدند! یکی از ویژگی‌های اصلی براردینلی آن است که عموماً زودتر از دیگر منتقدان به ارزیابی نقد فیلم‌ها می‌پردازد و همین موضوع سبب شده که این روزها سایتش به معیاری برای مخاطبان تبدیل شود، یعنی مخاطبان سینما ابتدا به سایت او رجوع کرده و نظراتش در مورد فیلم‌های روی پرده را می‌خوانند و سپس به انتخاب فیلم برای تماشا دست می‌زنند. جیمز براردینلی در نیوجرسی ایالات متحده و در خانواده‌ی ایتالیایی - آمریکایی به دنیا آمد. او در نه سالگی به همراه خانواده‌اش به چری هیل نقل مکان کرد.

براردینلی در سال ۱۹۸۵ در رشته‌ی مهندسی برق با گرایش الکترونیک دانشگاه پنسیلوانیا ثبت‌نام کرد و توانست پس از پنج سال درس خواندن مدرک لیسانس خود را دریافت کند. او بعد از پایان تحصیلات، در یک شرکت تولیدکننده‌ی قطعات الکترونیکی واقع در نیوجرسی مشغول به کار شد و تا به امروز هم اغلب در زمینه‌های مختلف مربوط به رشته‌ی تحصیلی‌اش کار کرده است. علاقه‌ی جیمز به سینما هم‌زمان با تحصیلات دانشگاهی‌اش رخ نمود. او که تا آن هنگام در سال بیش‌تر از ۵ فیلم نمی‌دید، رفته‌رفته به یک علاقه‌مند پیگیر سینما تبدیل شد و کار به جایی رسید که فقط در سال ۱۹۸۹ بیش از ۲۰ فیلم را به‌طور کامل تماشا کرد. این روند ادامه داشت و براردینلی در سال ۱۹۹۱، یک سال پیش از آن که به نقدنویسی مشغول شود، حدود ۳۰ فیلم تماشا کرد. این تعداد فیلم، در سال ۱۹۹۲ به ۱۸۰ عدد رسید و در این زمان بود که او برای فیلم‌هایی که می‌دید نقد هم می‌نوشت. در سال ۱۹۹۳، زمانی که او به‌طور حرفه‌یی شروع به نقدنویسی در اینترنت کرده بود، در سال بین ۲۲۰ تا ۲۵۰ فیلم تماشا می‌کرد. بر اساس نقدهایی که براردینلی از سال ۱۹۹۷ تا کنون نوشته است، تخمین زده می‌شود که او طی این مدت حدود ۷۰۰۰ فیلم تماشا کرده است. جیمز براردینلی تا به امروز بیش از ۳۳۰۰ نقد از فیلم‌هایی که تماشا کرده را روی وب‌سایت خود گذارده است. او به‌طور متوسط سالی ۳۰۰ نقد روی وب‌سایتش قرار می‌دهد. بر اساس آمار، وب‌سایت او روزانه ۷۰ تا ۸۰ هزار بیننده دارد.

«راجر ابرت» که یکی از منتقدان درجه یک سینما به شمار می‌رود، همواره از شما به عنوان یکی از بهترین منتقدان محیط مجازی یاد کرده است!

راستش را بخواهید در برابر کسی مانند ابرت فقط می‌توانم تعظیم کنم. او همان‌طور که در وب‌سایتش آورده فیلم‌ها را ذره‌ذره مورد کنکاش قرار می‌دهد و همواره طوری به تماشای فیلم می‌نشیند که نگاهش حتی با نوع نگاه خواص هم متفاوت است! فقط کافی است به نقدی که او درباره‌ی آخرین فیلم «ساموئل ال. جکسون» نوشته نگاهی بیندازید تا همه چیز دستگیرتان شود!

منظورتان فیلم «تراس رو به دریاچه» است؟  
بله؛ نگاه ابرت به این فیلم یک نگاه فراسینمایی است، یعنی درباره‌ی داستان فیلم نکاتی را روایت کرده که دست کم خود من پس از سه بار دیدن فیلم به آن‌ها پی نبرده بودم!

اگر امکان دارد و برای رفع ابهام، درباره‌ی این نکات بیش‌تر صحبت کنید.  
ابرت از جامعه‌ستیز بودن شخصیتی می‌گوید که جکسون آن را آفریده است؛ شخصیتی که قصد دارد زخم‌هایش را با صدمه زدن به

دیگران درمان کند، زخم‌هایی که در اثر تبعیض‌های نژادی سال‌های گذشته به وجود آمده‌اند!

پس این نگاه به منشاء وقایع است که ابرت را از دیگران متمایز می‌کند؟

همین‌طور است. ابرت فقط درباره‌ی جای دوربین یا نوع تدوین یا حتی کیفیت موسیقی صحبت نمی‌کند، بلکه داستان فیلم را چنان تشریح می‌کند که گویی یک استاد دانشکده‌ی پزشکی است و می‌خواهد آناتومی پیکر انسان را به دانشجویان نشان دهد.

آیا هیچ‌گاه شده که این نوع نگاه بر روش شما در بررسی فیلم‌ها اثر بگذارد؟

من در شروع کار نقدنویسی‌ام علاوه بر فیلم دیدن بسیار، تلاش می‌کردم نقدهای خوب و اصولی را هم بخوانم. به همین دلیل خواه‌ناخواه از منتقدان تراز اول تأثیر پذیرفته‌ام.

کارتان را با تقلید که آغاز نکردید؟

مطمئناً نه، چرا که واقعاً خودم حرف‌های زیادی برای گفتن داشتم و تنها لازم بود به روایت صحیح آن حرف‌ها بپردازم. تقلید برای افرادی است که حرفی برای گفتن ندارند.

## VICKY CRISTINA BARCELONA



در سال‌های اخیر فیلم‌های سطحی اکشن حجم زیادی از تولیدات هر ساله‌ی هالیوود را تشکیل داده‌اند؛ فکر می‌کنید دلیل اصلی این مسئله چیست؟

ما داستان‌نویس خوب کم نداریم اما اغلب تهیه‌کنندگان به عمد نتوانسته‌اند که از توانایی‌های این گروه استفاده کنند؛ نتیجه هم ساخته شدن فیلمی مانند «مسابقه‌ی مرگ» بوده که بیش‌تر به یک بازی شبیه است تا یک کار سینمایی!

ولی همین فیلم هم با استقبال مواجه می‌شود؟!

بله؛ مسئله، انتخاب بین بد و بدتر است. وقتی شما ناچاری برای فیلم دین، میان دو فیلم که یکی داستانی سیاسی و احتمالاً جهت‌دار را روایت می‌کند و دیگری که یک اکشن بدون داستان است، دست به انتخاب بزنی کدام را انتخاب می‌کنی، آن هم در شرایطی که فیلم‌های سیاسی هالیوود اغلب تحسین‌کننده‌ی سیاست‌های نادرست کاخ سفید هستند؟!

مطمئناً فیلم اکشن بدون داستان را!

این‌گونه است که فیلمی که از ابتدا تا انتهاش تمقیب و گریز بدون دلیل میان انسان‌ها را به نمایش می‌گذارد بیش‌تر به مزاجتان خوش می‌آید!

در این که فیلم‌های روزگار ما عمدتاً به دلایل مادی ساخته می‌شوند بحثی وجود ندارد؛ اما چرا دیگر کارگردانانی نظیر «وودی آلن»، «استیون اسپیلبرگ» یا «فرانسیس فورد کاپولا» کارهایی متفاوت ارائه نمی‌دهند؟!

کارگردانانی که نام بردید و دیگر کارگردانان شبیه آن‌ها این روزها یا به تهیه‌کنندگی روی آورده‌اند یا به‌ناچار با جریان فیلمسازی روز هالیوود همراه شده‌اند؛ کافی است نگاهی بیندازید به آخرین ساخته‌ی وودی آلن یعنی «ویکی کریستینا بارسلونا» تا بفهمید که یکی از اندیشمندترین فیلمسازان روزگار ما به چه مباحث سطحی روی آورده است! ■

بنابراین تأثیرپذیری تان کاملاً ناخواسته رخ داده است؟!  
صدا در صد چنین است. هرگز به خاطر ندارم که هیچ کس نوشته‌هایم را شبیه نوشته‌های منتقد دیگری دانسته باشد.  
شاید هم همین یکتایی بوده که شهرت بسیاری را برای شما به ارمغان آورده است؟!

من فقط سعی کردم به کاری بیردازم که درونیاتم مرا به سمت و سوی آن هدایت می‌کرد؛ هیچ الزام مالی مرا به سوی سینما نکشاند و تنها علاقه‌ام به برشمردن نقاط قوت یا ضعف یک اثر سینمایی بود که از من یک منتقد ساخت.

یعنی درست به‌مانند آن چه که برای یک موسیقیدان یا یک بازیگر رخ می‌دهد!

به‌تر آن است که بگوییم درست به‌مانند آن چه که برای یک هنرمند واقعی روی می‌دهد! به هر حال امروز در هر حیطه‌ی هنری، افراد بسیاری فعالیت می‌کنند که بخش عمده‌ی آن‌ها فقط به خاطر حواشی هنر است که به آن روی آورده‌اند. امیدوارم منظورم را درک کرده باشید.

بله، متوجه هستم که از چه صحبت می‌کنید. شاید هم دلیل اصلی ماندگار نشدن اغلب فیلم‌های یک دهه‌ی اخیر همین مسئله بوده باشد.

یک دلیلش همین است، یعنی این که تهیه‌کنندگان به دلایلی مختلف که اصلی‌ترین آن‌ها مادی است جوانان کم‌تجربه اما پولدار را جذب می‌کنند تا بتوانند اعتبار مالی پروژه‌ی خود را تأمین کنند! دلیل دیگر عدم ماندگاری فیلم‌های روزگار ما آن است که اغلب فیلمسازان به ساخت فیلم‌های نوجوان‌پسند روی آورده‌اند. شاید به دلیل آن که نوجوانان بخش عمده‌ی مخاطبان سینما را تشکیل می‌دهند.

این شاید دلیل خوبی برای تهیه‌کنندگان باشد اما برای یک منتقد مثل من نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ی باشد. سینما به تمام گونه‌ها به یک اندازه نیاز دارد، پس مفهومی ندارد که مثلاً در یک سال حجم عظیمی از پروژه‌ها به ساختن دنباله‌هایی بر فیلم‌های موفق معطوف شود!

گفته‌ی شما درست است، اما وقتی مخاطبان از قسمت اول مثلاً یک فیلم اکشن استقبال می‌کنند شرط عقل حکم می‌کند که دنباله‌ی بر آن ساخته شود!

شرط عقل تهیه‌کننده چنین حکم می‌کند اما برای من اساس چنین تفکری زیر سؤال است! فراموش نکنید که یکی از شرایط جاودانگی، یکتایی است. نگاهی به مجموعه‌ی «جیمز باند» بیندازید، هنوز هم که هنوز است و پس از ساختن قسمت‌های بسیاری از این فیلم بهترین‌های «مامور ۰۰۷» آن‌هایی هستند که توسط «شون کانری» بازی شدند!

یعنی قسمت‌های اولیه؟!

همین‌طور است. نمی‌خواهم بگویم فیلم‌های اخیر این مجموعه کیفیت لازم را نداشته‌اند، ولی با کمال اطمینان اعلام می‌کنم دیگر بازیگری نظیر «شون کانری» پیدا نخواهد شد که شخصیت جیمز باند را چنان با صلابت بیافریند!